ارزیابی جایگاه بین‌المللی آمریکا در مناسبات اقتصادی جهان با تأکید بر نشست گروه ۷

هیولایی که خود را ویران می‌کند

■ توحید افضلی* ■

امروز دیگر آمریکا کشوری نیست که بتواند در بین قدرت‌های برتر اقتصادی و در مقابل افکار عمومی دنیا ادعای برتری در اقتصاد جهانی و حافظ وضع اقتصادی دنیا را داشته باشد. افول نظم لیبرال غربی و کمرنگ شدن اتحاد بین قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا که نمونه آشکار آن در نشست گروه ۷ مشهود شد، واقعیتی است که در نظام بین‌الملل در حال وقوع است و آمریکا به عنوان رهبر این نظم، با سیاست‌های ویژه‌ای که در پیش گرفته، دچار ضعف شده و از سوی دیگر مؤلفه‌های قدرت اقتصادی آن نیز در وضعیت مطلوبی قرار ندارد. پیش از اینها موسسه «پرایس واتر هاوس کوپرز» پیش‌بینی کرده بود تا سال ۲۰۳۰ میلادی، آمریکا برتری خود را در حوزه اقتصاد جهانی از دست می‌دهد اما اتفاقاتی که در ماه‌های اخیر رخ داده است، عجله آمریکا برای واگذار کردن جایگاه برتر اقتصادی و همچنین تفویض رهبری و هدایت جریان اقتصادی را نشان می‌دهد.

■ **اوج و افول قدرت اقتصادی ایالات متحده**

ظهور سلطه اقتصادی آمریکا از سال‌های بین ۲ جنگ جهانی رخ نمود و فاصله از جنگ موجب شد این کشور قدرت اقتصادی و منابع مالی ارزنده‌ای از قبل جنگ اول جهانی کسب کند. ثروت فراوان آمریکا در زمانی که کشورهای اروپایی گرفتار ورشکستگی بودند تعادل سیاسی و اقتصادی موجود را برهم زد و همین قدرت نوظهور توانست به عنوان مهم‌ترین منبع تامین‌کننده نیازهای اقتصادی و مالی کشورهای اروپایی ایفای نقش کند. این وضعیت سال‌های بعد نیز ادامه یافت تا اینکه یک دهه پیش از شروع جنگ دوم جهانی رکود بزرگ اقتصادی در آمریکا در سال ۱۹۲۹ میلادی شروع شد و نرخ بیکاری در آمریکا به ۲۵ درصد رسید. در دوران جنگ دوم جهانی اما اقتصاد اروپا کاملا از هم پاشید و آمریکا به قدرت بلامنازع اقتصاد دنیا تبدیل شد. آمریکا به واسطه دور ماندن از تبعات جنگ‌های جهانی و فروش اسلحه به طرف‌های درگیر جنگ، توانست دلار را (به عنوان واحد پولی خود) تبدیل به یک ارز قدرتمند جهانی کند. از سوی دیگر معامله هر اونس طلا با ۳۵ دلار و همچنین خرید و فروش نفت به عنوان یکی از استراتژیک‌ترین کالاهای تجاری باعث شد تا بر ابهت و نفوذ دلار افزوده شود و تاکنون نیز یکه‌تاز نظام اقتصادی دنیا بوده است. اما نشانه‌های افول این دوران طلایی در سال‌های ۱۹۷۰ نمایان شد و از اوایل این دهه به دلایلی همچون کاهش مشروعیت این کشور در عرصه بین‌المللی متاثر از هزینه‌های جنگ ویتنام و از بین رفتن نظام برتون وودز، توان اقتصادی آمریکا کاهش یافت. در همین ایام بود که «نیکسون» رابطه طلا با دلار را قطع و نرخ دلار را شناور کرد و این امر موجب شد تمام تعهدات ایالات متحده در قبال پرداخت طلا در قبال دلار از بین برود. در دوران معاصر نیز بر اساس آمار، آمریکا در سال‌های گذشته به طور بی‌سابقه‌ای با بحران‌های متعدد روبه‌رو بوده است. خزانه‌داری آمریکا، بدهی‌های دولت آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری «اوباما» را برابر با ۲۰ هزار میلیارد دلار اعلام کرده که این میزان از زمانی که ترامپ قدرت در آمریکا را برعهده گرفت، به ۲ برابر افزایش یافته است. اینگونه است که «فرید زکریا» معتقد است جهان در حال گذار از عصر آمریکایی به عصر پساآمریکایی است و در این نظام دیگر ایالات متحده نه رهبری اقتصادی و ژئوپلیتیک را برعهده دارد و نه از بعد فرهنگی تسلط سابق را داراست. او تاکید می‌کند: ما در حال گام نهادن به جهان پساآمریکایی هستیم که مردمان بسیار در نقاط بسیار، جهت و ماهیت آن را تعیین می‌کنند. این گذار از نظام آمریکامحور را می‌توان در ابعاد اقتصادی به صورت پررنگ و ملموس‌تری مشاهده کرد و نشست پرچالش گروه ۷ در کبک کانادا را می‌توان مصداق بارز فاصله کشورهای متحد آمریکا از آن دانست و اینکه دیگر محوریت اقتصادی آمریکا نمی‌تواند بازیگر تعیین‌کننده و نهایی نظام اقتصاد بین‌الملل باشد.

■ **پیشینه تاریخی و اهداف گروه ۷**

گروه ۷ از اجتماع بین‌المللی کشورهای کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، آمریکا و انگلیس تشکیل شد. این کشورها حدود ۶۵ درصد اقتصاد جهانی را در دست دارند. این مجموعه برای نخستین‌بار با شرکت کشورهای پیشرفته صنعتی در پی بحران نفتی ۱۹۷۳ و متعاقب آن رکود اقتصاد جهانی، ایجاد شد. سال ۱۹۷۴ در کتابخانه‌ای در کاخ سفید با شرکت غیررسمی مقامات اقتصادی آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا و ژاپن نشستی برگزار شد که بعدا به «گروه کتابخانه» نیز مشهور شد. گروه ۷ از ابتدا دارای ساختار منسجمی همچون سایر نهادهای بین‌المللی نبود و فاقد اساسنامه، ساختار اداری دائمی یا دبیرخانه و اداره‌ای برای اعضا بوده و ریاست آن نیز به صورت چرخشی است. این گروه به شکلی مستمر با مدیریت اقتصاد کلان، تجارت بین‌الملل، روابط با کشورهای در حال توسعه، مسأله روابط اقتصادی شرق و غرب، انرژی و تروریسم ارتباط دارد و در ادامه با توجه به تحولات مختلف موضوعات دیگری در اولویت این مجموعه قرار گرفته است که مهم‌ترین آنها اقتصاد کلان از قبیل اشتغال، سامانه‌های اینترنتی و مسائل فراملی از قبیل محیط زیست، موادمخدر، جرائم فراملی، برگزاری نشست‌های امنیتی - سیاسی تا عرصه‌های ارتقای حقوق‌بشر از طریق امنیت منطقه‌ای و کنترل تسلیحات است. این‌بار اما رهبران گروه ۷ در کانادا دور هم جمع شدند تا بر اتحاد و انسجام خود بیفزایند اما کبک جایی بود که «دونالد ترامپ» یک بار دیگر با رهبرانی چون «آنگلا مرکل»، «ترزا می»، «امانوئل مکرون» و «جاستین ترودو» دیداری از جنس اتحاد و دوستی نداشت. در این نشست وزرای دارایی کشورهای گروه ۷ نگرانی خود را از تعرفه‌های تجاری جدید آمریکا ابراز داشتند و درباره اقدام قاطع متقابل به توافق رسیدند. تعرفه‌های تجاری جدید واشنگتن علیه متحدان خود و تهدید به اعمال تحریم علیه شرکت‌های طرف تجارت با ایران سبب نارضایتی متحدان اصلی تجاری آمریکا شده که در زمان‌های مختلف نیز بازگو شده است.

■ **انزوای ایالات متحده در نشست گروه ۷**

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نشست اخیر جی ۷ این بود که آمریکا بیش از همیشه ناهمسویی سیاست‌های خود با کشورهای شریک خود را احساس کرد. این‌بار آشکارا میان آمریکا و متحدان اصلی‌اش در آمریکای شمالی، اروپا و آسیا اختلافاتی ایجاد شده است. ترامپ بر واردات فولاد و آلومینیوم از کشورهای اروپایی تعرفه بالایی لحاظ کرد و این نارضایتی اقتصادی از سیاست‌های آمریکا دامنه‌ای وسیع از کشورهایی را در بر گرفت که متحدان دیروز امنیتی و سیاسی آمریکا بودند. کانادا که همواره از آمریکا بویژه در مواضع ضدایرانی‌اش تبعیت می‌کند، با تعرفه‌های وضع شده بر کالاهایش بشدت از آمریکا دلسرد شده و فرانسه نیز با دلخوری فراوان راه جدایی را در پیش گرفته است و آمریکا را تنها و منزوی کرده است. امسال در نشست گروه ۷، آمریکا یکی از بدترین شرایط خود را به لحاظ همگرایی با متحدان اروپایی‌اش و کشورهای همپیمان اقتصادی خود سپری کرد. سیاست‌های دونالد ترامپ در حوزه اقتصادی، با از بین بردن پیمان آسیا- پاسیفیک و در حوزه محیط‌زیست نیز با کنار کشیدن از توافق پاریس موجب شد از همان ابتدا بسیاری اینگونه بیان کنند که برای دونالد ترامپ هیچ چیزی بیشتر از همان ایده «اول آمریکا» اهمیت ندارد. از مهم‌ترین زمینه‌های همگرایی میان اروپا و آمریکا ساختارهای فرهنگی و تمدنی مشترک و ارتباطات اقتصادی و حجم بالای روابط تجاری است. از سوی دیگر جوهره مشترک لیبرالیسم و صلح لیبرالی پایدار میان آنها مانع ایجاد تنش و جنگ میان این متحدان سنتی بوده اما در شرایط فعلی شاهد بروز درگیری‌های لفظی و جنگ اقتصادی بین این بازیگران مهم اقتصادی دنیا هستیم که زمینه‌های همگرایی دیرین فرهنگی و اقتصادی را تحت‌الشعاع قرار داده است به طوری که رویکردهای رئالیستی مشترک که همواره منجر به ایجاد و اتخاذ مواضع و تصمیمات همسو در نظام بین‌الملل می‌شد، در این روزها تبدیل به چالش و اختلاف نظر اساسی شده است. این اختلافات موجب شده وثیق‌ترین ارتباطات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و مالی فی‌مابین اروپا و آمریکا شکننده شده و با تقابل آشکار موجود نتوانند این همگرایی و اتحاد را ادامه دهند.

■ **دلایل نارضایتی سران کشورهای صنعتی و گسست اتحاد دیرین**

از مهم‌ترین دلایل اعتراضات و چالش‌های درون گروه ۷ و کشورهای عمده صنعتی با آمریکای ترامپ آن است که مقامات کشورهای صنعتی از شرایط داخلی سامانمندی برخوردار نیستند و درگیری کشورهای صنعتی با موجی از مشکلات اقتصادی و نابسامانی‌های اقتصادی زمینه‌ساز برخورد جدی با رویکردها و سیاست‌های تجاری آمریکا شده است. وضعیت بد اقتصادی در کشورهای اروپایی که نظام تعرفه‌های تجاری و اقتصادی آمریکا سبب وخیم‌تر شدن آن نیز شده است، سبب شده نسبت به هرگونه سیاست‌های ریاضتی که از ناحیه آمریکایی‌ها وضع می‌شود، مواضع سرسختانه‌ای گرفته شود. مصائب اقتصادی اروپایی‌ها به میزانی است که با فشارهای اقتصادی آمریکا به شرکت‌های اروپایی و وضع تعرفه‌های دولتی و نظام حمایت‌گرایی آمریکایی‌ها برای فضای اقتصادی این کشورها، رو به وخامت نیز گذاشته است. در این فضا طبیعی است غربی‌ها و متحدان آمریکا نسبت به تصمیمات آمریکایی‌ها ناخشنود باشند و آمریکا را متهم به کارشکنی در اقتصاد خود و تلاش برای ایجاد هژمونی در سطح بین‌المللی کنند. دلیل دیگر این تعارضات اقتصادی، نظام تجارت جهانی وابسته به آمریکاست. با توجه به بعضی نهادها و زیرساخت‌های بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، نظام تجارت جهانی تا حد زیادی متاثر از سیاست‌ها و تصمیمات آمریکایی‌هاست که البته با تغییر رویکرد ایالات متحده و احتمال خروج از سازمان تجارت جهانی، این امتیاز آمریکا نیز در حال کمرنگ شدن است. از سوی دیگر دلیل عمده این اختلافات تجاری و اقتصادی، سیاست‌های انحصارطلبانه و انزواگرایانه آمریکا در سال‌های اخیر بوده که زمینه‌ساز اعتراض همپیمانان آتلانتیکی واشنگتن شده است. این موضوع نشان می‌دهد شرکای آمریکا بیش از پیش از سیاست‌های این کشور دچار رنجش شده‌اند و در آینده نیز بعید خواهد بود بتوانند بر سطح اختلافات به وجود آمده سرپوش بگذارند، چرا که سیاست‌های آمریکا مستقیما منافع ملی کشورهای متحدش را از یک سو و منافع بلندمدت همگرایی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را از سوی دیگر، متاثر از خود کرده است. همچنین ایالات متحده و اروپا بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار در بازارهای یکدیگر هستند و از زمان حضور ترامپ عضویت آمریکا در پیمان آسیا- پاسیفیک لغو شد که نگرانی‌هایی را برای اروپا به وجود آورد، چرا که مخالفت ترامپ با پیمان‌های تجارت آزاد، سایر سازمان‌های مالی و اقتصادی را با هشدارهایی مواجه کرده است و تعلیق گفت‌وگوهای پیمان تجارت آزاد میان اتحادیه اروپایی و آمریکا یک نشانه هشداردهنده در این ارتباط است.

■ **تأثیر اختلافات اقتصادی بر آینده گروه ۷**

گروه ۷ که از ۷ کشور صنعتی تشکیل می‌شود، تا قبل از روی کار آمدن ترامپ در بسیاری از زمینه‌ها همچون تجارت آزاد و رویکرد نسبت به تحولات جهان هماهنگ عمل می‌کرد اما از زمان شروع به کار دولت جدید آمریکا با شعارهای ملی‌گرایانه، اختلافات و شکاف‌های درونی اعضای این گروه آشکار شده است. در حقیقت همان‌طور که اشاره شد عمده اختلاف بین آمریکا با دیگر اعضای گروه درباره تجارت آزاد است که آمریکایی‌ها آن را موجب آسیب وارد شدن بر اقتصاد این کشور دانسته و در تلاش برای به حصار کشیدن تجارت آزاد هستند و در مقابل دیگر کشورهای صنعتی بر موضوع تجارت آزاد و فرآیند جهانی شدن اقتصاد تاکید دارند. اختلافات عمیقی که در نشست سال ۲۰۱۸ نمایان شد، می‌تواند منجر به انشقاق بیشتر و تبدیل گروه ۷ به گروه ۶ به‌علاوه یک شود که کشورهای دیگر در مقابل آمریکا قرار خواهند گرفت. اما نباید از این موضوع غافل شد که آمریکا شرایط روز دنیا را تحلیل خواهد کرد و مانع از ایجاد شکاف بیشتر خواهد شد تا تبعات تقابل با ۶ قدرت اقتصادی دامنگیر ایالات متحده نشود و از یک جنگ تمام‌عیار اقتصادی پیشگیری خواهد کرد. در این شرایط آمریکایی‌ها ادعا می‌کنند صدای اروپایی‌ها و کانادا را شنیده‌اند و به دنبال «جنگ تجاری» با اروپا و کانادا نیستند اما شواهد، نشان‌دهنده تعمیق اختلافات بین این کشورها و انشقاق در ارتباط وثیقی است که همواره میان اروپا و آمریکا وجود داشته است. طی چند ماه اخیر و بعد از روی کارآمدن ترامپ، با سیاست‌های تجاری او، اعمال تعرفه‌های اقتصادی گسترش یافته است. با این وصف گروه ۷ که در تلاش برای پاسخ به بحران‌ها و بویژه بحران اقتصادی پدید آمد، با برگزاری خاص اجلاس اخیر و بحران‌های درونی کشورهای صنعتی و تعارض آشکار با ایالات متحده در مسیری حرکت می‌کند که نتواند پاسخی متقن و عملیاتی به بحران‌های موجود در جهان بدهد. اگرچه اعضای گروه ۷ همچنان تلاش می‌کنند اجماع‌سازی در سطح بین‌المللی را دنبال کنند اما چشم‌انداز پیش رو با توجه به جنگ اقتصادی درگرفته بین آمریکا و دیگر اعضای گروه ۷ نمی‌تواند خیلی روشن باشد. در نتیجه، گسترش این مساله در آینده باعث می‌شود اقتصادهای بزرگی مثل آمریکا در هدایت و جهت‌دهی به اقتصاد جهانی دچار چالش شوند.

■ **تأثیر اختلافات گروه ۷ بر اقتصاد جهانی**

اعضای گروه ۷ متعهد هستند با گسترش تجارت آزاد مانع ایجاد تجارت غیرمنصفانه شوند و تجارت غیرمنصفانه زمانی شکل می‌گیرد که کشوری با اعطای یارانه‌ها و حمایت‌های دولتی به تولیدات خود موجب ارزان‌تر شدن آن نسبت به تولید سایر کشورهای این گروه یا دنیا شود. در حال حاضر با سیاست‌های حمایتی و اعمال تعرفه‌ها توسط دولت ترامپ، این احتمال وجود دارد که مساله از اختلاف تجاری فراتر رفته و در حوزه تجارت بین‌الملل و اقتصاد جهانی، جنگ تجاری آغاز شود. در چنین شرایطی کشورهای مختلف در مقابل اقدام آمریکا، با پافشاری بر مواضع و خواسته‌های خود به اعمال تعرفه‌های سنگین علیه کالاهای مورد تجارت مابین خود اقدام می‌کنند. همچنین موانع تجاری غیرتعرفه‌ای نیز میان دو طرف تشدید می‌شود، بنابراین به دلیل سرایت ضررهای تجاری از کالاهای معدود به سایر کالاها، هزینه‌های تجاری کشورها در اقتصاد جهانی افزایش یافته و سایر کشورهای جهان نیز به دلیل اینکه مصرف‌کنندگان هزینه تبعات افزایش هزینه‌ها و کاهش رشد اقتصادی را می‌دهند، متاثر خواهند شد. اقدامات ترامپ با واقعیت‌های ناظر بر تجارت جهانی سازگار نیست. این سیاست تجاری تنها زمانی عمل می‌کند که طرف‌های مقابل دست به اقدام مشابهی نزنند و در چنین حالتی برای آمریکا مقدور نخواهد بود در بین قدرت‌های برتر اقتصادی و در مقابل افکار عمومی دنیا ادعای برتری در اقتصاد جهانی و حافظ وضع اقتصادی دنیا را داشته باشد. کمرنگ شدن اتحاد بین قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا نیز اتفاقی است که در نظام بین‌الملل در حال وقوع است و آمریکا به عنوان رهبر این نظم، با سیاست‌های ویژه‌ای که در پیش گرفته، دچار ضعف شده و از سوی دیگر مؤلفه‌های قدرت اقتصادی آن نیز در وضعیت مطلوبی قرار ندارد که این امر زمینه‌ساز انزوا و کاهش نقش برتر آمریکا در اقتصاد جهانی خواهد بود.

---

*دکترای مطالعات آمریکای شمالی

منبع: تبیین

■ ■ ■

نگاهی کوتاه به زندگی سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی

۲ انگلوفیل باسابقه!

محمد موسوی: «سیدضیاءالدین طباطبایی» در وقایع مهمی نظیر کودتای ۱۲۹۹، جنگ اول جهانی، مسائل ملی شدن نفت و... جانبدار سیاست و منافع انگلستان در ایران بود. حتی بازگشت وی از تبعید ۲۲ ساله نیز توسط انگلستان انجام شد. نفوذ کشورهای غربی در ایران زمان قاجار منجر به ایجاد طیف‌ها و لایه‌های سیاسی طرفدار آنها در سطح حاکمیت سیاسی ایران شد. این مساله تا چند دهه بعد از اضمحلال قاجار و در زمان پهلوی نیز ادامه داشت. در این بین، به دلیل سطح و گستره نفوذ و تأثیرگذاری ۲ کشور انگلستان و روسیه، بتدریج ۲ گروه تحت عنوان انگلوفیل (طرفدار و دوستدار انگلستان) و روسوفیل (طرفدار و دوستدار روسیه) در سپهر سیاسی ایران ایجاد شد. اما در کنار این دو، یک طیف دیگر نیز- عمدتا در زمان پهلوی- ایجاد شد که طرفدار و دوستدار آمریکا بود و با عنوان امریکوفیل شناخته می‌شد. در این مقاله به دنبال بررسی اقدامات ۲ تن از شناخته‌شده‌ترین انگلوفیل‌های تاریخ ایران به نام «سیدضیاءالدین طباطبایی» و «میرزاابوالحسن‌خان شیرازی» معروف به «ایلچی» هستیم.

■ **سیدضیاءالدین طباطبایی**

سیدضیاءالدین طباطبایی از جمله مهم‌ترین انگلوفیل‌های تاریخ معاصر ایران است و جز مرحله اول زندگی سیاسی خود- که توأم با روزنامه‌نگاری حرفه‌ای بود- در بقیه عمر خود به عنوان طرفدار سیاست انگلستان در ایران شناخته می‌شد. سیدضیاءالدین طباطبایی در مراحل اولیه عمر سیاسی خود و در زمانی که تنها از طریق روزنامه‌نگاری با عرصه سیاسی مرتبط بود، بیشتر گرایشات مذهبی داشت و به هیچ کشور خارجی وابسته نبود اما بتدریج رویکرد و نگاه وی تغییر کرد و به طرفداری از انگلستان در سپهر سیاسی ایران پرداخت و توانست به مقامات عالیه سیاسی از قبیل رئیس‌الوزرایی دولت کودتای ۱۲۹۹ نائل شود. پس از این دوران، مدتی را در خارج از ایران گذراند و پس از آن نیز به کشور بازگشت و فعالیت‌های شدید سیاسی خود را آغاز کرد اما هیچ‌وقت نتوانست قدرت و توان سیاسی سابق خود را بازیابد. وی در نهایت، سال ۱۳۴۸ خورشیدی از دنیا رفت. برخی اسناد به وضوح نشان می‌دهد سیدضیاءالدین طباطبایی طرفدار انگلستان بود و عوامل انگلستان در ایران سعی می‌کردند از نفوذ وی در حوزه‌های مختلف استفاده کنند؛ مثلاً وزیرمختار این کشور طی گزارشی به «بولارد» همتای خود در ایران می‌گوید: «... SOE (سازمان عملیات ویژه انگلستان) مایل است از خدمات طباطبایی (سیدضیاء) به عنوان یک رهبر و عامل تشکیلاتی استفاده نماید... همچنین ممکن است او بتواند فعالیت‌های خود را از فلسطین هدایت نماید و ما هم می‌توانیم در صورتی که آلمان‌ها موفق به اشغال ایران شدند از او به عنوان رهبر جنبش ایران آزاد استفاده کنیم». اسناد و مدارک موجود از قبیل نامه بولارد به «آنتونی ایدن» وزیر خارجه انگلستان نیز نشان می‌دهد این کشور مایل بود سیدضیاء را دوباره به ایران بازگرداند و به وی کمک کند تا نخست‌وزیری را به دست آورد. در بخش‌هایی از این نامه آمده است: «... در صورت سقوط کابینه فعلی ایران، ضیاء می‌تواند کاندیدای رضایتبخشی برای نخست‌وزیری ایران باشد...». اما با وجود این شواهد و قرائن، برخی افراد در انگلوفیل بودن سیدضیاء تشکیک کرده‌اند. آنها برای اثبات مدعای خود به سندی که توسط «ژرژ آلفرد ژان دوکرو» وابسته نظامی فرانسه در ایران آن زمان نوشته شده است و در حال حاضر در بایگانی وزارت جنگ فرانسه نگهداری می‌شود و در آن بر اقدامات انقلابی سیدضیاءالدین طباطبایی پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی در ایران اشاره دارد، استناد می‌کنند و اینگونه نتیجه می‌گیرند که سیدضیاء مهره انگلستان نبوده، بلکه شخصیت باهوشی بوده که از نفوذ انگلستان در ایران استفاده کرده و با کسب کرسی نخست‌وزیری، به دنبال اجرای اصلاحات اجتماعی و سیاسی در ایران بوده است. آنها به اقداماتی نظیر مقابله با نفوذ اشراف‌زاده‌ها و سیاسیونی که بسیاری از آنها طرفداران انگلستان بودند اشاره می‌کنند و این مسائل را دال بر این می‌دانند که وی نه‌تنها شخصیتی انگلوفیل نبوده، بلکه حتی در برهه‌هایی نیز سیاست‌هایی را در پیش گرفته که در تضاد با منافع انگلستان بوده و همین مساله باعث شده وی را از قدرت کنار زنند و به خارج از کشور تبعید کنند. اما واقعیت این است که تحلیلگران و ایران‌شناسان- هم در زمان زیست سیاسی سیدضیاء و هم پس از آن- همواره از وی به عنوان یکی از معروف‌ترین، پرنفوذترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌های انگلوفیل تاریخ معاصر ایران یاد کرده‌اند. چه بسا بازی‌هایی که سیدضیاء در مقابله با انگلیس به راه می‌انداخت، خود ایده‌ای برای گم کردن رد حضور وی در صف انگلوفیل‌ها بوده باشد.

■ **میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی (ایلچی)**

«میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی» معروف به ایلچی، پسر دوم «میرزا محمدعلی‌خان اصفهانی» است که در دوران سلطنت نادرشاه به منشی‌گری پادشاه اشتغال داشت و زمان کریم‌خان زند سمت سررشته‌داری قشون را به عهده داشت. تبار خانوادگی ایلچی به وی کمک کرد تا بتواند در دوران قاجار رشد و پیشرفت سریعی در سیاست ایران داشته باشد و در دوره‌های مختلف پست‌ها و مناصبی از قبیل صدراعظم آقامحمدخان و فتحعلی شاه قاجار، وزیر امور خارجه و سفیر ایران در انگلستان، فرانسه، عثمانی و... را به‌دست آورد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین و تاثیرگذارترین بخش از زندگی ایلچی سفرش به انگلستان به عنوان سفیر ایران بود. نامبرده سال ۱۲۲۴ قمری برای ماموریت به لندن رفت و نزدیک به یک سال و نیم در آن شهر زیست. ایلچی در این سفر موفق شد دوستی انگلستان را جلب کند و قدم‌های موثری در راه بهبود روابط ایران و انگلستان بردارد. وی که بشدت تحت تأثیر تمدن و پیشرفت انگلستان قرار گرفته بود، بتدریج به یک انگلوفیل و طرفدار سرسخت سیاست انگلستان در ایران تبدیل شد. اسم سفرنامه وی- که تحت عنوان «حیرت‌نامه» نگاشته شده است- خود گویای تأثیر مسافرت وی به انگلستان در شکل‌گیری زاویه دید سیاسی و نگاه وی به مسائل بود. حتی عده‌ای گفته‌اند انگلستان ماهانه مبالغی به ایلچی اعطا می‌کرد و به دنبال این بود تا از نفوذ وی بر شاه جهت پیشبرد اهداف انگلستان استفاده کند. در طول سالیانی که ایلچی وزیر امور خارجه ایران بود، برای تأمین منافع انگلستان از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. تجزیه ایران و معاهدات ترکمانچای و گلستان حاصل تلاش او برای تشکیلات فراماسونری و به تبع حکومت انگلستان بود. هر چند منافع مستقیم این عهدنامه‌ها نصیب رقیب انگلستان- یعنی روسیه- شد اما انگلستان نیز از قبل این معاهدات به برخی از مهم‌ترین اهداف خود از قبیل سهم‌خواهی متقابل و کسب امتیازات عدیده در نقاط مختلف ایران- بویژه جنوب آن- نائل شد. به همین دلیل بود که انگلستان از انعقاد این معاهدات حمایت کرد. در واقع ایلچی با راهنمایی «سرگور اوزلی» به لژ فراماسونری پیوست و در راستای منافع این لژ و دولت انگلستان در ایران به فعالیت پرداخت. وی دو بار به عنوان سفیر به انگلستان مامور شد. به گفته یکی از ماموران دیپلماتیک انگلستان، ابوالحسن شیرازی تا آخر عمر به عنوان دوست انگلیس و انگلوفیل واقعی شناخته می‌شد. یکی از نمودهای انگلوفیل بودن ایلچی تعدد امتیازات اعطایی توسط وی- به عنوان وزیر امور خارجه ایران- به انگلستان بود. مصونیت جزایی اتباع این دولت و معافیت از حقوق گمرکی، برخی از این امتیازات بود، بنابراین میرزا ابوالحسن خان شیرازی یکی از مهم‌ترین طرفداران و حامیان سیاست انگلستان در ایران زمان قاجار به شمار می‌آید و یکی از دلایل استمرار قدرت وی نیز حمایت بی‌چون و چرای انگلستان از وی بود.

■ **نتیجه‌گیری**

اگر مفاهیم و اصطلاحات سیاسی را بازتابی از صحنه واقعی سیاست داخلی کشورها بدانیم، ایران قاجار و پهلوی پر از مفاهیم و اصطلاحات خاص سیاسی است که نشان دهنده مختصات و ویژگی‌های سیاسی ایران در آن مقاطع زمانی بوده است. دسته‌ای از این مفاهیم شامل انگلوفیل، روسوفیل، امریکوفیل، آلمانوفیل و... است که هر کدام نشان‌دهنده گرایش به سمت یکی از قدرت‌های مطرح آن زمان است. در این مقاله ۲ تن از شخصیت‌های مطرح تاریخ ایران، یعنی سیدضیاءالدین طباطبایی و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی معروف به ایلچی را بررسی کردیم. این دو شخصیت به خاطر گرایشات سیاسی و روابط ویژه‌ای که با نمایندگان دولت انگلستان در ایران داشته‌اند و حمایتی که انگلستان از آنها می‌کرد به انگلوفیل معروف شده و در شطرنج سیاسی ایران حامی منافع انگلستان بوده‌اند و از طرف دیگر نیز از قدرت و نفوذ این دولت جهت دستیابی به مناصب و پست‌های سیاسی استفاده می‌کردند. در واقع روابط و مناسبات این اشخاص با دولت انگلستان یک رابطه متقابل بود یعنی از یک طرف آنها در مناسبات و کش و قوس‌های سیاسی ایران از منافع انگلستان حمایت می‌کردند و از طرف دیگر، انگلستان از آنها جهت کسب قدرت و مناصب سیاسی حمایت می‌کرد.

***

منبع: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران